

دین و خشونت

سید موسی صدر

مقدمه

برخی از روشنفکران سکولار به پیروی از غربیان ادعا می‌کنند که دین عامل خشونت است و بدنبال این ادعا نتیجه می‌گیرند که نباید به دین مجال بروز و تاثیرگذاری در عرصه روابط اجتماعی انسانها داده شود، بلکه باید به درون خانه‌ها و مساجد و در شکل عبادت و نیایش محصور و محدودش کرد و عرصه حیات اجتماعی را تحت سلطه عقل انسانی قرار داد تا زندگی جمعی به صورت آرام و امن و همراه با صلح و مدارا سپری شود. آیا این ادعا و نتیجه‌گیری صحیح است؟

برای اینکه به پرسش بالا پاسخ دقیق داده باشیم، ناگزیریم پرسش را اندکی بشکافیم و ابعاد آن را روشن سازیم. این پرسش سه تفسیر دارد:

یکی اینکه مقصود از دین، حکومت دینی باشد. بدین معنا که هرگاه دین قدرت سیاسی را قبضه کرده است، باعث افزایش خشونت در جامعه گردیده است. چنانکه تاریخ حاکمیت کلیسا در غرب و برخی حکومتها به نام دین و خلافت در جوامع اسلامی نشان می‌دهد.

تفسیر دوم این است که منظور از دین رفتار دینداران باشد. یعنی انسان متدین و پایبند به دین، در مقایسه با انسان غیر دیندار رفتارش خشونت آمیز است و جامعه دین باور همواره گرفتار جنگ، کشتار و استبداد و... می‌باشد.

تفسیر سوم اینکه مقصود از دین ماهیت و آموزه‌های دینی باشد و مراد گویندگان این باشد که آموزه‌های دینی خشونت خیز است. مثلاً بعضی از تعلیماتی که در قرآن کریم آمده است، مانند جهاد «وقاتلوهم حتی لا تکون فتنه ویکون الدین کله لله» (انفال/ ۳۹) کفرزد «والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما کسبا نکالاً من الله» (مائده/ ۳۸)



کیفر زناکار «الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولاتأخذکم بهما رافة فی دین الله» (نور/۲) کیفرتهمت زنا «والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة» (نور/۴) کیفرمحارب «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطعوا ایدهم وارجلهم من خلاف او ینفون من الارض ذلک لهم خزى فی الدنیا» (مائده/۳۳) از جمله آموزه‌هایی هستند که آمیخته با خشونت و آسیب‌رسانی به انسانهاست.

هر یک از تفسیرها و احتمالات سه‌گانه پاسخ خاص خود را می‌طلبند. از آنجا که احتمال اول و دوم در مقالات دیگر مورد بررسی و کاوش قرار گرفته است، در این نوشتار می‌کوشیم به تفسیر سوم بپردازیم و این ادعا را بررسی کنیم که آیا قوانین و آموزه‌های دینی خشن هستند که بتوان بر اساس آن دین را متهم به خشونت آمیز بودن کرد یا خیر؟

قبل از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که مقصود مدعیان از خشونت در این بحث خشونت نامعقول و فاقد توجیه منطقی است و نه مطلق خشونت ولو منطقی و موجه و گرنه جای اشکال و اعتراض نبود. پس ادعای مدعیان خشن بودن دین این است که دین و آموزه‌های دینی آمیخته با خشونت‌هایی است که هیچ‌گونه وجه عقلانی و خردپذیر ندارد.

تحقیق و بررسی این موضوع نیازمند تحقیق پیرامون دو مطلب است: یکی اینکه خشونت غیر منطقی و ناموجه کدام است و به تعبیر دیگر با چه معیاری خشونت معقول و نامعقول از همدیگر متمایز می‌شود و دیگر اینکه آیا آموزه‌های دینی آمیخته با خشونت نامعقول است یا نه.

معیار ارزیابی خشونت

در رابطه با مسئله نخست چند احتمال قابل طرح است:

۱- احتمال نخست این است که معیار سنجش و ارزیابی خشونت معقول و نامعقول احساسات و عواطف انسانها باشد. یعنی هرگونه خشونت‌تی که باعث جریحه‌دار شدن

احساسات و عواطف انسان شود و تأثر عاطفی در انسان ایجاد کند، مانند زدن کودک یا آزار دادن حیوان غیرموزی، آن خشونت غیرمعقول و ناموجه است و گرنه نه. این احتمال نمی‌تواند قابل پذیرش باشد. زیرا احساسات و عواطف همیشه همراه و هماهنگ با عقل و خرد نیست. گاهی کاری خلاف احساسات است اما عقل و خرد آن را می‌پذیرد. مانند بریدن پا در عمل جراحی برای جلوگیری از سرایت بیماری به دیگر اعضای بدن یا کشتن حیوان برای تغذیه از گوشت آن. در هر دو مورد احساسات انسان جریحه‌دار می‌شود، اما عقل نه تنها نکوهش نمی‌کند، بلکه بدان توصیه هم می‌نماید. و بر عکس گاهی عملی موافق احساسات و خیلی هم خوشایند انسان است، اما عقل و خرد انسانها آن را نمی‌پذیرد. مانند خوشگذرانی و عیاشی. در قرآن کریم نیز عدم ملازمه بین احساس و عقل مورد تأیید قرار گرفته است، آنجا که می‌فرماید: **«وعسى أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسى أن تحبوا شیئاً و هو شر لکم»** (بقره/۲۱۶) بنا براین هر عمل خلاف احساس، خلاف عقل نیست.

۲- احتمال دوم این است که معیار تعیین خشونت موجه از ناموجه عقل باشد و نه احساسات و عواطف. اما چون حکم عقل همواره بر اساس ملاک است، ملاک حکم عقل را لذتها، خوشیها و کامجوییهای انسان بدانیم. بدین معنا که هر عملی که باعث سلب لذتها و کامجوییهای انسان از زندگی شود، خشونت نامعقول است و گرنه نیست.

این احتمال نیز با واقعیت ناسازگار است. زیرا انسانهای خردمند و به بلوغ فکری رسیده، در بسیار موارد نه تنها از لذتها و کامجوییهای خود برای رسیدن به هدفهای بزرگ و سودمند دست برمی‌دارند که گاهی جانشان را فدا می‌کنند. این نشان می‌دهد که لذتها و خوشیها عوامل اصلی تعیین کننده در زندگی انسان و برای انسان نیست.

۳- احتمال سوم این است که معیار و میزان تعیین کننده خشونت معقول از نامعقول، عقل ناظر به منافع مادی انسان باشد و نه لذتها و کامجوییهای محض. پس هر آنچه که منافع مادی انسان مثل ثروت، قدرت، شهرت و... را به خطر بیاندازد و یا انسان را از رسیدن به آن بازدارد آن چیز نامعقول و ناموجه است.

برای کسانی که همه چیز را نظراً یا عملاً در ماده و مادیات خلاصه می‌کنند و فراتر از آن را یا باور ندارند و یا بدان اهمیت نمی‌دهند، این معیار بهترین معیار و ملاک تعیین



کننده معقولیت و عدم معقولیت اشیاء و امور است. امروزه این معیار در غرب اساس هرگونه داوری و ارزیابی تلقی می‌شود و از آن به عقل حسابگر تعبیر می‌کنند. اما کسانی که به ابعاد معنوی و غیر مادی انسان و زندگی وی توجه دارند، می‌دانند که منافع مادی گرچه برای انسانها اهمیت دارد و بخش عمده تلاشها و تکاپوهای آنان برای منافع مادی انجام می‌گیرد، اما در ارزیابی و ارزشگذاری انسانها، تنها معیار و ملاک نیست. بلکه در کنار آن یک سلسله اموری مانند عدالت، حقانیت، عزت، کرامت، آزادگی و... وجود دارد که به رغم عدم سود مادی نقش عمده‌ای در نگرش انسان به امور و اشیاء دارد.

۴- احتمال چهارم این است که معیار معقولیت و عدم معقولیت خشونت، مصالح و منافع واقعی انسان اعم از مادی و معنوی باشد. یعنی هر امری و عملی که به مصالح و منافع همه جانبه انسان آسیب رساند، خشونت نامعقول تلقی می‌شود، در غیر این صورت معقول و موجه است، اگرچه ظاهر ناخوشایند داشته باشد. از همین مقوله است آنجایی که یک مصلحت و منفعت برای رسیدن به مصلحت و منفعت بزرگتر از دست می‌رود، مانند جراحی یا بریدن عضو فاسد بدن برای در امان ماندن سایر اعضا از بیماری یا جانفشانی در راه دفاع از جان، مال، ناموس، عقیده حق در برابر تجاوز دشمن. این احتمال بهترین و کامل‌ترین معیار برای ارزیابی عقلانیت و عدم عقلانیت امور و اشیاء می‌باشد.

دین و خشونت

حال می‌رسیم به پرسش دوم، یعنی این سؤال که آیا آموزه‌های اسلام خشن است یا نه. کسانی که این ادعا را دارند برای اثبات ادعای خودشان به یک سلسله نمونه‌هایی استشهد و استدلال می‌کنند که در مجموعه تعلیمات دین به عنوان یک ارزش و یا الزام مطرح شده است، مانند جهاد، قطع دست سارق، سنگسار در زنا، محصنه، تازیانه در زنا، غیرمحصنه، قتل مرتد و... گفته‌اند این آموزه‌ها پدیده‌هایی خشن و غیرانسانی است و با فرهنگ و شرایط زندگی امروز بشر نمی‌سازد. از آنجا که غیر از جهاد سایر موارد مورد استناد از مقوله کیفر و مجازات است، ناگزیر برای رسیدن به حقیقت باید مسأله جهاد و کیفرها را جداگانه مورد بررسی قرار داد.

خشونت کیفری

آیا کیفرها و قوانین کیفری که در اسلام برای جرمها و هنجارشکنیها در نظر گرفته شده است، به صورت نامعقول خشن است و عقل انسانها آن را ناموجه و غیر قابل پذیرش می‌داند؟

ما معتقدیم که چنین نیست. قوانین کیفری اسلام نه تنها خشونت نامعقول ندارد بلکه اگر فلسفه این قوانین درست فهمیده و تحلیل شود پیشرفته‌ترین و معقول‌ترین قوانین کیفری است. برای اثبات این ادعا دلایل گوناگونی می‌توان ارائه کرد که در این جا ما به دو دلیل بسنده می‌کنیم، یکی معقولیت نظری و دیگری کارکرد عملی.

معقولیت نظری

برای این که جنبه نظری قوانین کیفری اسلام بهتر فهمیده شود، مقدمتاً این سؤال را مطرح و پاسخ می‌دهیم که قوانین کیفری خوب و معقول چه نوع قوانینی است؟ آیا قوانینی است که با مجرم مهربانانه برخورد کند و بر او سهل و آسان بگیرد؟ یا قوانینی که با او قهرآمیز برخورد کند و بر او سخت بگیرد؟

پاسخ این پرسش روشن است. از آنجا که فلسفه کیفر و مجازات تنبیه مجرم برای جلوگیری مجدد از جرم است، طبیعی است که برخورد مهربانانه با مجرم نمی‌تواند معقول باشد. زیرا این کار نه تنها با فلسفه تشریح قوانین کیفری ناسازگار است و مجرم را از ارتکاب جرم باز نمی‌دارد، بلکه بر عکس تشویق کننده مجرم به جرم نیز است. چون وقتی دیگران ببینند که مجرم بدون هیچ گونه ترس و هراسی مرتکب جرم می‌شود و هنجارها و حقوق جامعه را مورد تجاوز قرار می‌دهد، در این صورت هم خود مجرم جری‌تر می‌شود و هم باورها و احساسات مردم نسبت به ارزشها و هنجارها تضعیف می‌شود و جامعه در معرض هرج و مرج قرار می‌گیرد.

بنابراین طبیعت کیفر اقتضای نوعی خشونت دارد که اگر چنین نباشد اصلاً تشریح قوانین کیفری لغو و بیهوده می‌شود و همه انسانها و جوامعی که برای زندگی اجتماعیشان قوانین کیفری دارند، معقولیت و ضرورت چنین خشونتی را پذیرفته‌اند.

با این همه کسانی که قوانین کیفری اسلام را متهم به خشونت آمیز بودن می‌کنند منکر این اندازه خشونت در قوانین کیفری نیستند، اما آنان می‌گویند که برخوردهای کیفری



نیز مراتب مختلف و شدت و ضعف دارد. می‌توان برای یک جرم گونه‌های متفاوتی از کیفر در نظر گرفت که می‌تواند خشن، خشن‌تر و خیلی خشن باشد. مثلاً برای سرقت می‌توان جریمه مالی در نظر گرفت که خسارت مالی برای سارق است و نیز می‌توان زندان در نظر گرفت که محدود کننده آزادی سارق است، چنانکه می‌توان قطع دست در نظر گرفت که خسارت جانی بر سارق وارد می‌کند. همین گونه در مورد سایر جرمها.

این ادعا می‌کنند که کیفرهای مقرر در اسلام از مراتب بالای خشونت برخوردار است، در حالی که می‌توانست این گونه نباشد و این خشونت نامعقول و غیر موجه است. در این جا برای پاسخ به این اعتراض ناگزیریم حقیقتی را مطرح کنیم که سوگمندان در تحلیلها مغفول قرار می‌گیرد و می‌تواند توجیه‌گر نوع کیفرهای مقرر در اسلام است و آن اینکه اگر هدف از کیفر تنها مجازات و انتقامگیری از مجرم باشد، در این صورت البته ضرورتی ندارد که کیفر خیلی خشن و شدید باشد، بلکه باید به گونه‌ای باشد که مجرم تنبیه شود و این با مراتب پایین کیفر نیز میسر می‌شود. اما فلسفه تشریح و وضع کیفر در اسلام صرفاً تنبیه مجرم نیست بلکه می‌توان گفت تنبیه یک اتفاق است که به رغم عدم رضایت اسلام و به عنوان یک اضطرار صورت می‌گیرد.

شاهد بر این مطلب آنکه می‌بینیم از یک سو برای اثبات جرم شرایط متعدد و سختی در نظر گرفته است که غالباً قابل تحقق نیست. مثلاً برای اثبات سرقت که کیفرش قطع انگشتان است، اولاً باید سارق بالغ، عاقل و مختار باشد. ثانیاً مال مسروقه در حرز و حفظ باشد نه رها. ثالثاً وضعیت قحطی بر جامعه حاکم نباشد. رابعاً مقدارش کمتر از یک حد معین که در فقه تعیین شده است نباشد و... یا برای اثبات زنا که کیفرش تازیانه یا سنگسار است شرط است که چهار شاهد عادل از روی حس و دیدن با چشم گواهی بدهند که تحققش بسیار مشکل است.

از سوی دیگر در مواردی که شبهه وجود دارد، اجرای قوانین کیفری را جایز نمی‌دانند. از جهت سوم در برخی جرمها، مثل زنا اگر خود مجرم اقرار به جرم کند و سپس قبل از اجرای قانون فرار کند، دولت حق ندارد به تعقیب و دستگیری وی بپردازد و از سوی چهارم حاکم می‌تواند از اجرای قوانین در برخی موارد جلوگیری کند.

همه این تمهیدات نشان از آن دارد که اسلام در صدد کیفر دادن مجرم نیست و علاقه- ای به کیفر دادن و مجازات کردن ندارد و نمی‌خواهد کیفرهای مقرر شده حتماً به مرحله اجرا در آید. هدف اصلی از قوانین کیفری تخویف و ترساندن و به وحشت انداختن انسانها برای دوری کردن از جرم است. اسلام کیفر جرمهای بزرگ و خطیر را چنان مقرر کرده است که انسانها با آگاهی و آشنایی با آن اصلاً به خیال ارتکاب جرم نیافتند و به تعبیر دیگر از نظر روانی بامانع مواجه شوند. گواه بر این حقیقت آنکه خداوند دستور می‌دهد اجرای کیفر زنا که جرم بسیار خطیر و دارای پیامدهای منفی در جامعه است، باید در مرئ و منظر مردم صورت گیرد تا مردم چگونگی کیفر دادن و حالت مجرم را هنگام کیفر مشاهده کنند: **«الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين»** (نور/۲)

فلسفه این دستور چیزی جز عبرت آموزی دیگران و ایجاد مانع روانی در آنان نیست. بنابراین قوانین کیفری گرچه بعد از اثبات جرم ناگزیر باید اجرا شود، اما هدف و فلسفه اصلی از تشریح آنها فراهم ساختن برنامه و سازوکاری است برای بازداشتن از تمایل به ارتکاب جرم. طبیعی است که این هدف تنها در صورتی تحقق می‌یابد که قوانین کیفری در شدیدترین چهره ظاهر شود و بالاترین اهرم تخویف و هراس افکنی در آن لحاظ گردد و گرنه هدف فوق برآورده نخواهد شد.

به این ترتیب چه اصل قانون کیفری و چه مرتبه شدید، آن نه تنها معقول و موجه است، بلکه در جامعه‌ای که می‌خواهد با امنیت زندگی کند یک ضرورت می‌باشد. شاید علت آنکه قرآن کریم از قصاص به عنوان مایه زندگی یاد می‌کند **«ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب»** همین باشد. درست است که وقتی مجرم کیفر می‌بیند آسیب ناشی از آن احساسات و عواطف انسان را جریحه دار می‌کند، اما همانگونه که گفتیم معیار معقولیت و عدم معقولیت، مصالح و منافع واقعی انسان است و نه احساسات.

و نیز درست است که در صورت کیفر مجرم یک سلسله مصالح و منافع واقعی وی مثل انگشتان دست یا آبرو و چه بسا جانش از وی گرفته شود، اما از آنجا که هدف



نهایی از تشریح و وضع قوانین کیفری حفظ امنیت و عدالت در جامعه است، یعنی مصالح و منافع جمع و جامعه بر مصالح و منافع فرد ترجیح داده شده است، در تعارض میان مصالح جامعه و مصالح فرد طبیعی است که اولی مقدم است و در عرف بشری تقدیم امور اهم بر امور مهم یک واقعیت پذیرفته شده است.

کارکرد عملی

علاوه بر بعد نظری از زاویه کارکرد نیز قوانین کیفری اسلام در حد بالایی از موفقیت و کارایی قرار دارد. در هر جامعه ای که قوانین اسلام به صورت دقیق و بدون مسامحه پیاده شده است، امنیت و آرامش جامعه از جهت تجاوز به جان و مال و حقوق مردم در حد بالایی تامین گردیده است. کافی است نگاهی گذرا به جامعه عصر پیامبر اکرم(ص) و خلفا ببینیم. جامعه ای که از خلق و خوی بدویت و غارتگری چندان فاصله نگرفته است، در اثر آموزه‌ها و قوانین اسلام به امن‌ترین جامعه تبدیل می‌گردد. از سوی دیگر نگاه کنید به جامعه به اصطلاح متمدن و با فرهنگ غربی چون انگلیس که قرن‌هاست در پرتو اندیشه‌های فلسفی و سیاسی به ظاهر پیشرفته و با شعار رعایت حقوق دیگران در سایه و سلطه قوانین و مقررات باز زندگی کرده است، اما امروز ناامنی و تجاوز به حقوق دیگران در حدی است که در هر چهارراه و خیابانش دوربین کنترل نصب کرده‌اند و مردم را از طریق آنها تحت نظر می‌گیرند و آمار تجاوز به عنف و سرقت‌های مسلحانه و زورگیریها شگفت‌آور است.

چرا جامعه مؤدی آداب انگلیس به این شکل درآمده، ولی جامعه خشن حجاز به آن شکل؟ پاسخ روشن است گرچه ترس از خدا و قیامت نقش انکارناپذیری در امنیت جامعه اسلامی دوران پیامبر(ص) و خلفا داشته است، اما تأثیر قوانین و کیفرهای بازدارنده و هراس افکن نیز چیزی نیست که بتوان انکارش کرد.

خشونت جهادی

جهاد مورد دیگر از مواردی اتهام خشونت به اسلام است. غیرمسلمانان و دستگاههای تبلیغاتی غربی همیشه، بویژه در این چند سال اخیر بر این ادعا تأکید می‌کنند که اسلام دین خشونت است و پیروانش را به خشونت و ترور و آدم کشی فرا می‌خواند و برای



اثبات این ادعا به آیات جهاد و قتال در قرآن و رفتار برخی مسلمانان در فلسطین و نقاط دیگر استناد می‌کنند.

در گذشته‌های دور این اتهام به شکل دیگری مطرح می‌شد. یهودیان و مسیحیان که از سرعت فراگیر شدن و توسعه اسلام در سرزمینهای مختلف آفریقا و اروپا به وحشت افتاده بودند این اتهام را مطرح کردند که «اسلام دین شمشیر است» و برای تبلیغ و توسعه خود به زور شمشیر تکیه می‌کند نه منطق و آیات جهاد و قتال با مشرکان را به معنای تجویز قتل و کشتار جهت تحمیل عقیده بر انسانها می‌پنداشتند. اما امروز تحت عنوان «اسلام دین خشونت است» این اتهام مطرح می‌شود.

در پاسخ به این اتهام باید دو مطلب را از یکدیگر تفکیک کرد. یکی رفتار خشونت آمیز برخی مسلمانان در این عصر و دیگری اصل دستور جهاد در اسلام.

رفتار مسلمانان

در رابطه با رفتار برخی مسلمانان بدون اینکه سعی در تأیید همه آنان داشته باشیم و در مواردی مثل رفتار خشونت آمیز القاعده و وهابیان حقیقتاً هیچ توجیه منطقی وجود ندارد، برای رعایت حق و انصاف ناگزیریم این نکته را یاد آور شویم که در قضاوت و داوری نسبت به رفتار مسلمانان مخصوصاً فلسطینیان همه جوانب قضیه در نظر گرفته نمی‌شود. وقتی یک جمعیتی سرزمینشان اشغال می‌شود، خانه و کاشانه‌شان ویران و خودشان به کشورهای دیگر آواره می‌گردند و مجامع بین المللی که باید مدافع حقوق انسانها باشند از متجاوز طرفداری یا دست کم در برابر تجاوز و آدمکشی آنها سکوت می‌کنند و جوامع متمدن که شعار دفاع از حقوق بشرشان گوش فلک را کر کرده است، نه تنها از مظلوم دفاع نمی‌کنند که با ابزارهای تبلیغاتی و رسانه‌ای خود از متجاوزان نیز حمایت می‌کنند، این جمعیت مظلوم و ستم‌دیده چه کار باید بکنند؟ وقتی سنگها را بسته و سگها را رها کرده‌اند چه باید کرد؟ طبیعی است که هر اقدامی خشونت آمیزی صورت خواهد گرفت و این واقعیتی است که هر وجدان بیداری آن را تأیید می‌کند. دفاع از جان، مال، سرزمین و وطن، در قوانین تمام کشورها از جمله منشور سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. اسلام که دین فطرت است نیز این واقعیت را تأیید



می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير الذين أخرجوا من ديارهم بغير حق إلا أن يقولوا ربنا الله» (حج/۴).

بنابراین گرچه خشونت پدیده مطلوبی نیست، اما آنگاه که از روی اضطرار و به عنوان عکس العمل در برابر تجاوز و کشتار صورت می‌گیرد نه تنها موجه است بلکه ضرورت می‌یابد.

وضعیت مسلمانان فلسطین به گونه‌ای امروزه در مورد همه مسلمانان صدق می‌کند. از هنگامی که غرب به علم و قدرت مجهز شد و به توسعه قلمرو حاکمیت خود و تصرف کشورها و سرزمینهای دور تحت عنوان استعمار پرداخت، جوامع اسلامی غالباً توسط غریبان اشغال شد، منابع طبیعی و ذخایر معدنیشان به غارت رفت، دین و فرهنگشان تحقیر شد، راه رشد و ترقی علمیشان به شیوه‌های گوناگون بسته شد و حاکمان دست نشانده غرب بر آنان مسلط گردید. توده‌های مسلمان در چنین وضعیتی و برای رهایی از آن وضعیت خود را ناگزیر دیدند که علیه غرب مبارزه کنند و قیامهای آزادی بخش به راه بیندازند. امروزه گرچه به برکت همین قیامها کشورهای اسلامی از سلطه نظامی غرب بیرون آمده است، اما هنوز انواع دیگر سلطه از قبیل سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب همچنان باقی است.

برخی مسلمانان مانند القاعده و سازمانها و احزاب همفکرش می‌پندارند که برای بیرون آمدن از زیر این نوع سلطه‌ها نیز باید قیام مسلحانه کرد و با زور تفنگ کشورهای اسلامی را از سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غرب بیرون آورد، اما ما بر این باوریم که این تفکر ناصواب است. رهایی از سلطه غیرنظامی راههای غیرنظامی می‌طلبند. ما برای استقلال فرهنگی و اقتصادی به جهاد فرهنگی و اقتصادی نیاز داریم نه به تفنگ و سلاح. حتی برای استقلال سیاسی و نفی حاکمیت‌های دست نشانده راههای مسالمت آمیزتر، بهتر و بیشتر جواب می‌دهد تا قیامهای مسلحانه و کشتار مردم.

آموزه جهاد

و اما مسأله جهاد و دستور قتال با مشرکان. واقعیت این است که اگر اتهام مسیحیان و یهودیان مبنی بر اتکای اسلام بر شمشیر را ناشی از تجاهل و حق پوشی آنان ندانیم که دور از حقیقت هم نیست، باید آن را ناشی از بدفهمی و تفسیر نادرست آموزه‌های قرآن

و تاریخ دعوت اسلامی بدانیم. توضیح مطلب آنکه خود قرآن قبل از همه این واقعیت را برای بشریت اعلام کرده است که عقیده تحمیل بردار نیست و نمی‌شود با زور و اجبار دین و عقیده را بر انسان تحمیل کرد: «**لا إكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي**» (بقره/۲۵۶) از همین رو برای دعوت به اسلام سه روش را معرفی می‌کند: حکمت، موعظه حسنه و مجادله یا گفتگو: «**أدع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي أحسن**» (نحل/۱۲۵) آنگاه چگونه خود بر خلاف واقعیتی که اعلام کرده در صدد تحمیل عقیده بر دیگران باشد و برای گسترش اسلام، دستور جنگ و جهاد بدهد؟ این تناقض‌گویی کاری است که یک انسان معمولی با اندکی عقل و شعور انجام نمی‌دهد چه رسد به خداوند حکیم و علیم. پس باید دستور قتال و جهاد معنا و مفهوم دیگری داشته باشد. در این زمینه دانشمندان و مفسران مسلمان دیدگاه‌های گوناگونی ارائه کرده اند که در این جا به دو تفسیر بسنده می‌کنیم.

۱- برخی بر این باورند که آیات قتال و جهاد با توجه به قراین قبل و بعد آنها در مورد تبلیغ اسلام نیست، بلکه برای دفاع از مسلمانان است. یعنی خدا نمی‌فرماید برای ترویج اسلام در سرزمینهای کفر، قتال و جهاد کنید بلکه از آن جهت که مسلمانان تحت آزار و اذیت و شکنجه مشرکان قرار داشتند و از خانه‌هایشان آواره شده بودند دستور جنگ با مشرکان برای دفاع از مسلمانان مورد ستم نازل شد. در خود آیات جهاد قراین و نشانه‌هایی برای تأیید این برداشت وجود دارد به عنوان نمونه در آیات زیر که اصلی‌ترین آیات قتال و جهاد با مشرکان است نگاه کنید: «**وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعدوا ان الله لا يحب المعتدين واقتلوهم حيث تقفتموهم واخرجوهم من حيث اخرجوكم والفتنة اشد من القتل ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتى يقاتلوكم فيه فان قاتلوكم فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين فان انتهوا فان الله غفور رحيم وقاتلوهم حتى لاتكون فتنة ويكون الدين لله فان انتهوا فلاحدون الا على الظالمين**» (بقره/۱۹۰-۱۹۳) در آیه نخست خداوند می‌فرماید با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید. در آیه بعدی می‌گوید با کسانی که شما را از خانه‌هایتان بیرون کرده‌اند بجنگید و در آیات بعدی می‌فرماید تا زمانی که فتنه و تجاوزگری کردند شما هم با آنان برای پایان دادن به فتنه بجنگید. اگر دست از تجاوز و فتنه‌گری برداشتند شما هم دست از آنان بردارید.



چنانکه ملاحظه می‌شود تمام دستورات جنگی برای مقابله با تجاوز و جنگ تحمیلی صادر شده است.

همین حالت را در آیات زیر می‌بینیم: «کتب علیکم القتال وهو کره لکم وعسی أن تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم وعسی أن تحبوا شیئاً وهو شر لکم والله یعلم وأنتم لاتعلمون یستلونک عن الشهر الحرام قتال فیہ قل قتال فیہ کبیر وصد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام وإخراج أهله منه أكبر عند الله والفتنة أكبر من القتل ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردکم عن دینکم إن استطاعوا...» (بقره/۲۱۶-۲۱۷)

در این آیات کریمه نیز دستور قتال و جنگ به منظور مقابله با تجاوزگری، آواره ساختن مسلمانان و تلاش مشرکان برای تغییر عقیده مسلمانان تبیین شده است.

در آیه ۳۹ انفال که معروف به آیه جهاد است، پس از آنکه می‌فرماید: «وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة ویكون الدین كله لله» ادامه می‌دهد: «فإن انتهوا فإن الله بما عملون بصیر» این بخش پایانی آیه نشان می‌دهد که دستور قتال بخاطر رفع فتنه‌گری مشرکان صادر شده است و لذا می‌فرماید هرگاه از فتنه‌گری دست برداشتند (فان انتهوا) جنگ و قتال هم وجود نخواهد داشت. البته در این آیه فتنه‌گری را مشخص نمی‌کند، اما سه آیه قبل می‌فرماید کافران برای جلوگیری از دین خدا و مانع ایجاد کردن در برابر آن اموالشان را هزینه می‌کنند: «إن الذین کفروا ینفقون أموالهم لیصدوا عن سبیل الله فیسئفونها ثم تكون علیهم حسرة ثم یغلبون والذین کفروا إلى جهنم یحشرون» (انفال/۳۶) پس معلوم می‌شود که قتال و جنگ مسلمانان برای حفظ و صیانت از عقیده خودشان در برابر تلاشهای بی‌وقفه مشرکان برای تغییر و نابودی آن بوده است.

همین فلسفه و علت برای تشریح قتال و جهاد در آیات آغازین سوره براءت که سخت‌ترین دستورات را نسبت به مشرکان صادر می‌کند نیز وجود دارد. در این آیات پس از ترغیب به کشتن مشرکان می‌فرماید: «فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم إن الله یحب المتقین» (توبه/۷) یعنی تا زمانی که عهدشان را نشکستند و متعرض شما نشدند، شما هم با آنان نجنگید.

خلاصه سخن آنکه در تمام آیاتی که سخن از قتال و جهاد است و مسلمانان به آن ترغیب می‌شود، قراین و شواهد قبل و بعد نشان می‌دهد که این ترغیب و تشویق برای

دفع تجاوز و دفاع از خود و عقیده خود می‌باشد و نه تحمیل عقیده خود بر دیگران. از همین رو خداوند در سوره ممتحنه، مسلمانان را به نیکی و عدالت با مشرکانی که با مسلمانان نمی‌جنگند و آنان را از خانه و کاشانه‌شان بیرون نمی‌کنند سفارش می‌کند: **«لَا يَهَاجِمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»** (ممتحنه/۸) و در جای دیگر خطاب به پیامبر می‌فرماید اگر مشرکان از تو پناه خواستند به آنان پناه بده تا کلام خدا را بشنوند و پس از شنیدن کلام خدا آنان را به خانه و مأمشان برگردان چرا که مشرکان مردمانی ناآگاهند: **«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ»** (توبه/۶).

با توجه به این دیدگاه راجع به آیات، معنا و هدف از جنگهای پیامبراکرم (ص) با مشرکان نیز روشن می‌شود و این حقیقت آشکار می‌گردد که همه آن جنگها برای دفع تجاوز، خشی کردن توطئه دشمنان و صیانت از عقیده و جامعه مسلمانان بوده است نه چیز دیگر.

۲- نظریه دیگر در رابطه با آیات جهاد این است که تشریح جهاد نه برای تحمیل عقیده بر دیگران و نه هم فقط برای دفاع از مسلمانان است (گرچه دفاع از آنان در آغاز رسالت نیز ضرورتی انکار ناپذیر بوده است) بلکه تشریح جهاد علاوه بر دفاع از مسلمانانی که تحت شکنجه و آزار مشرکان قرار داشتند یا قرار خواهند گرفت، برای دفاع از حقوق انسانهاست.

توضیح مطلب آنکه آگاهی از آموزه توحید به عنوان مهمترین و اساسی‌ترین حقیقت تاثیرگذار بر زندگی انسان که سعادت و شقاوت ابدیش به آن بستگی دارد، یکی از حقوق فطری و طبیعی انسانهاست. خداوند این حقیقت را به صورت ناب و بدور از تحریف از طریق قرآن و پیامبر اسلام در اختیار بشر قرار داده است. وظیفه و رسالت پیامبر اسلام همچون سایر پیامبران و نیز مسئولیت هر انسانی که از این حقیقت آگاهی دارد، این است که آن را به عنوان امانت الهی از طریق دعوت با روش حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن به اطلاع و آگاهی سایر انسانها برساند. پس از آن، انسانها مختارند که آنرا بپذیرند یا نپذیرند. اما در مسیر دعوت، حکومتها و قدرتهایی که منافع و موقعیتشان را در جهل و بی‌خبری مردم از حقیقت توحید می‌بینند، تلاش می‌کنند



جلوآگاهی و شناخت مردم را بگیرند. در گذشته که ابزارهای تبلیغاتی دور بردی همچون رادیو و تلویزیون نبود، هم چنانکه مبلغان سعی می‌کردند برای رساندن پیام توحید در جوامع دیگر، حضور فیزیکی بیابند، قدرت‌ها و حکومت‌هایی که سلطه‌شان را با گسترش دعوت توحیدی و شناخت مردم از آن در معرض خطر می‌دیدند، هم سعی می‌کردند به صورت فیزیکی از آن جلوگیری کنند. در نتیجه بین دعوت‌گران و حکومتها جنگ و مقاتله صورت می‌گرفت. در چنین موقعیتی خداوند به دعوت‌گران اجازه داد تا برای از میان برداشتن موانع دعوت بجنگند و برای رساندن پیام آزادی بخش توحید که مایه نجات همه انسانهاست و همه بشریت بدان نیاز دارد از جان مایه بگذارند که نجات بشریت همان راه خدا (سبیل الله) است: **«وَمَالِكُمْ لَا تَقَاتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»** (نساء/۷۵).

این دیدگاه فلسفه جهاد را دو چیز می‌داند. یکی دفاع از توحید به عنوان گرانبهارترین حقیقت انسانی و دیگری دفاع از موحدان که برای موحد بودنشان تحت فشار و شکنجه مشرکان و خدا ناباوران هستند و در هر دو صورت هیچ ارتباطی با تحمیل عقیده بر انسانها ندارد. هرگاه موانع برداشته شد و دعوت توحید به صورتی شفاف و منطقی به همگان رسید، آنگاه آنان مختارند که آن را بپذیرند و سعادتمند شوند و یا نپذیرند و بدبخت گردند.

تأکید فوق العاده قرآن بر توحید و معرفی آن بعنوان رسالت تمام پیامبران در طول تاریخ که در راه تحقق آن رنجها بردند و جانشان را فدا کردند، این نظریه را بیشتر تقویت می‌کند.

بشر امروز نیز با معیارهایی که دارد نمی‌تواند مشروعیت جهاد را با تفسیر و تصویر فوق زیر سؤال ببرد. زیرا امروزه برای تحقق و دفاع از ارزشهایی چون آزادی و دموکراسی که مربوط به زندگی موقت این دنیاست، هرگونه اعمال زور مشروعیت می‌یابد، آیا دفاع از توحید که منشأ همه ارزشهایی انسانی از جمله آزادی واقعی و حاکمیت مردم است و مایه نجات انسانها در یک زندگی جاوید می‌باشد اهمیتی کمتر از دموکراسی و آزادی دارد؟



هر یک از دو تفسیر را که بگیریم، این واقعیت آشکار می‌شود که اتهام خشونت آمیز بودن آموزه جهاد پنداری بیش نیست و تحمیل عقیده یک توهم است. جهاد در اسلام و آیات قرآن، ابزار دفاع است، دفاع از توحید و موحدان، نه ابزار تهاجم و تحمیل. در پایان این نوشتار یادآوری یک نکته خالی از فایده نیست و آن اینکه کسانی که اتهام خشونت آمیز بودن اسلام را مطرح می‌کنند، چه لیبرال سکولاریست‌های امروز و چه متدینان متعصب قرون وسطای دیروز، خودشان در پرونده حیات دینی و سیاسیشان خشونت آمیزترین رفتارها و عملکردها را ثبت کرده‌اند. به عنوان نمونه جنگهای صلیبی برای گرفتن سرزمین مقدس که در آن کلیسا انسانها را به کشتن و کشته شدن تشویق می‌کرد، سوزاندن افرادی که به تعلیمات کلیسا شک می‌کردند، شکنجه و آزار و آواره کردن غیرمسیحیان از کشورهای اروپایی در قرون وسطی، کشتن هزاران بلکه میلیونها انسان به خاطر پیاده کردن مارکسیسم، به راه انداختن دو جنگ جهانی با میلیونها تلفات انسانی و تخریب بخش وسیعی از کشورهای درگیر جنگ، لشکرکشی و اشغال مناطق و سرزمینهای مختلف به منظور استعمار و غارت منابع طبیعی‌شان، تحمیل رژیمهای استبدادی و دیکتاتوری بر ملتها برای حفظ قدرت و سلطه اقتصادی و سیاسی، و اخیراً تهاجم، کشتار و تخریب کشورها و ساکنان آن به بهانه ایجاد دموکراسی و آزادی بخشی از عملکرد مدعیان مدارا و تساهل و حقوق بشر است که در گوشه و کنار جهان مشاهده می‌شود. حالا چنین افراد و نظامهایی اسلام و آموزه‌های آن را متهم به خشونت می‌کند و این چیزی است که نمی‌دانم باید بر آن گریست یا خندید.

